



در آغاز زمامداری رضا شاه آذربایجان وضع برجسته‌ای داشت. بخش عمده‌ی غله‌ی مصرفی کشور در آذربایجان تولید می‌شد. به خاطر بارش کافی، محصول بهاره و پاییزی گندم بسیار بالا بود تا آن جا که آذربایجان را سیلوی ایران نامیده‌اند. وقتی آذربایجان با خشکسالی رو به رو می‌شد، تمامی ایران با مشکل مواجه می‌شدند. بزرگترین طبقه‌ی متوسط کشور از نظر تعداد و درصد در آذربایجان بود. نسبت مستقیم میان وسعت طبقه‌ی متوسط و قدرت و قوت ناسیونالیسم موجب شده بود که آذربایجان نقش بسزایی در پیدایی ناسیونالیسم در ایران داشته باشد.

علیرغم برخی تحرکات عوامل استعمار، در آذربایجان هیچ خواست جمعی برای جدا شدن از ایران وجود نداشت. شیخ محمد خیابانی که جنبش سیاسی را در آذربایجان بر علیه حاکمان تهران (که قرارداد ننگین 1919 را با انگلستان بسته بودند) بر پا کرده بود، با جدایی آذربایجان از ایران و یا حتی انضمام آن به ترکیه مخالفت ورزید. او میرزا کوچک خان جنگلی را به دلیل اتحادش با بلشویک‌ها مورد انتقاد قرار داد. در قیام لاهوتی نیز آذربایجان از تهران جدا شد ولی شوری در مردم برانگیخته نشد و لاهوتی به شوری گریخت.^[1]

حتی فعالان آذربایجانی که در قفقاز بودند و طبیعتاً به دلیل دوری از حوزه‌ی اقتدار ایران، آزادی عمل بیش‌تری داشتند، به مسأله‌ی جدایی روی خوشی نشان نمی‌دادند. دموکرات‌های ایرانی در باکو نشریه‌ای با نام «آذربایجان جزء لاینفک ایران» منتشر کردند.^[2] حتی کسانی چون سید جعفر پیشه‌وری که علائق دیرینه‌ای در مسأله‌ی زبان داشت، در مقاله‌ای با نام «بشارت به آزادی خواهان ولایات و کلیشه‌های بزرگ» در شماره‌ی 57 روزنامه‌ی حقیقت 20 فروردین 1301 / 10 آوریل 1922 در تهران نوشت:

«... آذربایجانی ایرانی است، او تجزیه نمی‌خواهد، او را با تهمتی که خودش تنفر دارد، نکشید.»

اگر چه آذربایجانی‌ها تمایلی به جدایی از ایران نداشتند ولی این به معنای آن نبود که آنان مطالباتی را از مرکز ندارند.^[3] پیشه‌وری در مقاله‌ای تحت عنوان «حکومت مرکزی و اختیارات محلی» شماره‌ی 92 روزنامه‌ی حقیقت 13 خرداد 1301 / 3 ژوئن 1922 تأکید می‌کند که:

«ما در ایران این گونه اسارت‌های ملی را قائل نیستیم... این را نمی‌توان انکار کرد که حکومت مرکزی تاکنون توجه تامی به ولایات معطوف نداشته و آن‌ها را از خود راضی نکرده و این که آن‌ها تاکنون به فکر تجزیه نیفتاده‌اند، همان احساسات ایرانیت بوده است و اما با این اصول اداره ممکن نبود از مردم جلوگیری شود. ما کار نداریم که در ابتدا چگونه بوده، شاید آذربایجانی‌ها از جنس مغول‌ها هستند یا خراسانی‌ها از نسل عرب یا گیلانی‌ها از ملت دیگر یا کردها از نسل مدی بوده‌اند. این‌ها را امروز مدرک قرار دادن دیوانگی است.»^[4]

سیدحسن تقی‌زاده نماینده‌ی تبریز در مجلس اول مشروطه، چنین می‌نویسد:

«... و نیز دولت باید نسبت به اهالی آذربایجان ولو ناز کنند و زیاده روی و تندمی نمایند روی محبت زیاد نشان بدهد و مأمورین آذربایجانی الاصل وطن پرست به ادارات آن جا مأمور کند که هم ایرانی واقعی بود. و هم با زبان خود اهل محل با آن‌ها حرف بزنند و نصیحت کنند و مردم آذربایجان یک اختلاف و میابنت دارند که جدایی زبان فارسی از ترکی است، لکن صدرشته اتحاد دیگر دارند که یکی از آن‌ها مذهب تشیع و دیگری عادات مشترک و معارف مشترک (کولتور) و مراودات و غیره است... ولی وقتی که کلمه‌ی جواب معمولی تمام ایران را تبدیل به کلمه‌ی پاسخ کردیم، به دست خود یک رشته اتصال و الفت را بریدیم و دیگر اهل تبریز زبان شما را از آن چه هم که کمتر می‌فهمند و خودمان را دوستی از برادران تبریزی مسلمان و شیعه دور کرده‌ایم و اگر امشاسپندان را به جای ملائکه اختیار کنید و کلمه‌ی ترکی الاصل «قشون» و «ساخلو» را برای این که ترکی «منحوس و منفور» است با این که مفهوم عامه زبانان است

دور انداخته کلمه جعلی و بی‌معنای ارتش و پادگان را که نه اهل آذربایجان می‌فهمند و نه اهل گلپایگان به جای آن‌ها بگذارید این مبادعت و انفصال و بیگانگی را شدت داده‌اید و به این داداش بیگ قفقاز کمک کرده‌اید که دائماً می‌گوید ما را با این فارس‌ها چه قرابتی است.»^[5]

بدین گونه تعارض میان عده‌ای ایران‌گرا در تهران با مطبوعات باکو و ترکیه آغاز شد. پان‌ترکیست‌ها در عثمانی سخت در تب و تاب بودند. در جریان سال‌های جنگ جهانی اول مأموران ترک به همراه مأموران آلمانی به ریاست دکتر ورنر اتوفون هنتیگ با شدت به جذب حمایت مردان ترک تبار آسیای مرکزی مشغول بودند.^[6] در 1915 و 1916 هزاران جزوه‌ی پان‌ترکی و پان‌اسلامی در افغانستان، روسیه و ترکستان چین توزیع شد. در این مرحله مقامات شوروی به پان‌ترکیسم به عنوان خطری بالقوه می‌نگریستند. در 1921 دهمین کنگره‌ی حزب کمونیست شوروی پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم را به عنوان جریان‌های انحرافی که در پی ناسیونالیسم دموکراتیک بورژوازی هستند، محکوم کرد. در این زمان پان‌ترکیسم از طرف عثمانی تبلیغ می‌شد و حکومتی که توسط حزب مساوات طرفدار عثمانی در جمهوری آذربایجان در 1918 ایجاد شده بود، در 1920 توسط بلشویک‌ها از میان رفت. با اینحال پان‌ترکیست‌ها لحن تبلیغات خود را تهاجمی‌تر کردند.

در سال 1923 مجله‌ی ترکی «ینی مجموعه» گزارشی در باره‌ی کنفرانس مربوط به آذربایجان چاپ کرد که توسط «تورک اوجاگی» در استانبول تشکیل شده بود. روشنی بیگ پان‌ترکیست معروف در ضمن کنفرانس مزبور، دولت ایرن را به خاطر شقاوت و روش‌های مستبدانه نسبت به آذربایجانی‌های ساکن ایران محکوم کرده و همه‌ی آذربایجانی‌ها را به اتحاد با جمهوری جدید ترکیه فرا خواند. مجله‌ی ایرانشهر در تهران به سرعت واکنش نشان داد. این مجله در پاسخ، مقاله‌ای به قلم یوزف مارکوارت ایرانشناس معروف آلمانی راجع به روابط تاریخی موجود بین آذربایجان و بقیه‌ی ایران چاپ کرد. در پایان مقاله نیز شعری از عارف قزوینی در مذمت زبان ترکی درج شد:

زبان ترکی از برای قفا کشیدن است نسیم صبح دم برخیز

صلاح پای این زبان ز مملکت بریدن است بگو به مردم تبریز

دو اسبه با زبان فارسی از ارس پریدن است که نیست خلوت زرتشت

جای صحبت چنگیز

تقی ارانی در مقاله‌ای در ایران شهر در سال 1924/1303 چنین می‌نویسد:

«امروز قلب هر آذربایجانی در محبت ایران می‌تپد. در انقلاب مشروطیت ایران فداکاری‌های آذربایجان بر همه کس واضح و آشکار است. پس در این مسأله چون آذربایجان سر ایران بوده و هست باید افراد خیر اندیش ایرانی فداکاری نموده، برای از میان برداشتن زبان ترکی و رایج کردن زبان فارسی (که از آغاز تا چند قرن پیش زبان مردم آذربایجان بود) بکوشند و خود جوانان آذربایجانی باید جانفشانی کرده متعهد شوند تا می‌توانند به زبان ترکی تکلم نکنند.»^[7]

ارانی هم چنین در مقاله‌ی «آذربایجان یا یک مسأله‌ی حیاتی و مماتی ایران» به مشکل ترک زبان آذربایجان پرداخته و ادعای ترک نژاد بودن آن‌ها را باطل دانست. با آغاز سلطنت رضا شاه، آذربایجان در وضعیت مشکلی قرار گرفت. حکومت جدید از دو ابزار اقتصادی و فرهنگی برای تحت فشار قرار دادن آذربایجان بهره برد. به جرأت می‌توان گفت که آذربایجان در دوره‌ی 16 ساله‌ی سلطنت رضاشاه چنان در فشار و تنگنا بود که کمتر نظیری برای آن می‌توان یافت.^[8] از نظر اقتصادی، سیاست رضاشاه در متمرکز کردن امور بازرگانی در تهران به موقعیت تجاری تبریز لطمه زد. آذربایجان پیشگامی خود را در تجارت و تبریز اهمیت ویژه‌اش را از دست داد. عناصر فعال و حیاتی آن به تهران رفتند. در این زمان مازندران که زادگاه رضاشاه بود، در اولویت صنعتی شدن قرار گرفت.^[9] اصفهان و مازندران به صورت مراکز صنایع نساجی درآمدند. تهران نیز قلب صنایع سنگین تبدیل شد. از سال 1310 تا 1320 از 20 کارخانه‌ی جدیدی که در 4 شهر آذربایجان (تبریز- ارومیه- میاندوآب و مراغه) برپا شد. تنها دو کارخانه از سرمایه‌گذاری مستقیم دولت برخوردار بود. در حالی که در همین مدت در ایالات مرکزی و شمالی کشور، دولت برای 20 کارخانه از 132 کارخانه تأسیس شده، سرمایه‌گذاری کرده بود.

آذربایجان که مرکز غله‌ی ایران بود، گرفتار کمبود غله شد چرا که گندم آذربایجان به تهران فرستاده می‌شد و در زمستان 1319 آذربایجان بدون آذوقه بود. شهر تبریز از سال 1308 دو مرتبه مورد هجوم سیل واقع شد و طبق تأیید وزارت کشور 30 میلیون ریال به مردم خسارت وارد شد. دولت شاهنشاهی برای ساختن راه مخصوص آبدلی و آمل که صرفاً تفریحی بود، 500 میلیون ریال خرج کرد و این در حالی بود که مدت 8 سال تمام، پل‌های وسط شهر تبریز خراب بودند و زمستان‌ها که آب رودخانه بالا می‌آمد، عبور و مرور مشکل می‌شد و عملاً شهر تبریز به دو بخش تقسیم می‌شد. این در حالی بود که برای شهرهای کوچک مشهد سر و آمل، پل‌های معلق آهنی از اروپا آورده بودند.

شوروی‌ها نیز بر وخامت اوضاع افزودند. آن‌ها داد و ستد با آن سوی ارس را محدود کردند. در دهه‌ی 1300 به تدریج مقامات شوروی به صورت ادواری از داد و ستد با ایران کاستند و از این حیث به صادر کننده، وارد کننده، تولید کننده و عمده فروش خسارت عظیمی وارد ساختند.^[10]

از نظر فرهنگی برنامه‌های دولت رضاشاه در جهت یکسان‌سازی فرهنگی اعمال می‌شد. تحصیل در مدارس به زبان فارسی بود. معلمان موظف بودند که به زبان فارسی تدریس کنند. محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان می‌گفت: «هر کس که ترکی حرف می‌زند، افسار الاغ بر او بزنی و او را به آخور ببندی.» ذوقی که بعد از او رئیس شد، صندوق جریمه‌ی ترکی حرف زدن در دبستان‌ها گذاشته بود. آموزش به زبان‌های محلی و انتشار کتاب و روزنامه به زبان غیر فارسی ممنوع شد.

اگر چه از دیرباز رسم بر آن بود که رجال استخواندار و متین برای حکومت آذربایجان انتخاب شود، استانداران منصوب رضاشاه در آذربایجان افرادی مغرض و کم سواد بودند.^[11] مستوفی استاندار آذربایجان شرقی می‌گفت: «آذربایجانی‌ها ترکند! یونجه خورده مشروطه گرفته‌اند حالا نیز گاه می‌خورند ایران را آباد می‌سازند!» مستوفی که هرگز از توهین به مردم آذربایجان و زبان ترکی باز نمی‌ایستاد در جوابیه‌ای که بر مقاله‌ی سلطان زاده تبریزی نوشته چنین می‌گوید:

«... بلی من... هیچ وقت اجازه نمی‌دادم که روضه خوان در مجالس ختم، ترکی بخواند و در سخنرانی‌های خود می‌گفتم شما که اولاد واقعی داریوش و کامبیز هستید چرا به زبان افراسیاب و چنگیز حرف می‌زنند؟ و از این بیانات هم جز ایجاد حس وحدت ملی و جلوگیری از ترک مآبی و کوتاه کردن موضوع اقلیت ترک زبان در نزد خارجی‌ها که به عقیده‌ی من بزرگترین توهین به اهالی آذربایجان است و نویسنده‌ی مقاله اسم آن را هم دردی! گذاشته است نوشته‌ام و زبان فارسی را که زبان نوشتن و تدریس و زبان رسمی و عمومی است ترویج کرده‌ام.»^[12]

همراه با فشارهای اقتصادی و فرهنگی که در دوره‌ی رضاشاه بر آذربایجان وارد می‌شد، یک حرکت دیگر نیز در تهران آغاز شد که به ظاهر موضوعی تحقیقی و علمی بود ولی در باطن انگیزه‌های بالایی سیاسی و دولتی در پس خود داشت. بی‌تردید سیاست‌های رضاشاه از بستر فکری ناشی می‌شد. این بستر فکری را کسانی چون محمدعلی فروغی، دکتر محمود افشار یزدی، علی اصغر حکمت و ... آماده می‌کردند، هر کدام از این افراد گوشه‌ای از کار را گرفتند. جمعی به برگزاری هزاره‌ی فردوسی پرداختند. فرهنگستان ایران تأسیس شد. بدین ترتیب زمینه فراهم بود تا هر چه در داخل ایران رنگ غیر آریایی دارد، در دستگاه پیشنهادی این افراد استحاله شده و آریایی‌زده شود.

در این میان آذربایجان جایگاه خاصی داشت. به پیشنهاد محمدعلی فروغی کمیسیون جغرافیا وابسته به فرهنگستان ایران تأسیس شد. وظیفه‌ی این کمیسیون «تبدیل اسامی بیگانه اماکن ایرانی به فارسی» بود. در ترمینولوژی فرهنگستان تمامی زبان‌های ملل کشور به جز فارسی اجنبی شمرده شده‌اند. ریاست این نهاد بر عهده‌ی فروغی و وثوق الدوله بود. در یکی از اسناد کمیسیون آمده بود که: «اگر با این اسامی

جغرافیایی کلماتی مانند چای، سو، بولاق و نام‌های مشابه آن باشند این اسامی بیگانه مشخص و به فارسی تغییر داده شوند.» بدین ترتیب نام‌های روستاها و حتی شهرها دستخوش تغییر شد. تغییری که هیچ دلیل منطقی نداشت و اگر چه نام جدید هرگز در میان مردم مصطلح نشد ولی هم چنان در اسناد رسمی به کار می‌رود. این در حالی بود که نام‌های مجعول هیچ محمل تاریخی نداشتند.^[13]

اقدام دیگر تغییر و تقسیم قلمرو آذربایجان بود. دکتر افشار که در آلمان تحصیل کرده و همواره مانند بسیاری از روشنفکران ایرانی آن زمان، مدل آلمان را می‌ستود، در مجله‌ی آینده‌ی که خود تأسیس کرده بود، مقالاتی در مدح آلمان می‌نگاشت. دکتر افشار نسبت به آذربایجان حساسیت ویژه‌ای داشت.^[14] در جهان بینی دکتر افشار خطراتی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را تهدید می‌کردند عبارتند از:

1. خطر سفید (روسیه) 2. خطر آبی (انگلستان) 3. خطر سبز (عرب‌ها) 4. خطر سیاه (جهل و استبداد داخلی) 5. خطر زرد «و آن خطری است که از جانب ترک‌های عثمانی و تاتارهای شمال غرب وحدت ملی ایران را تهدید می‌کند.»^[15]

او در مقاله‌ای در اسفند 1306 این گونه توضیح می‌دهد: «خطر زرد تهدیدی موقتی نیست بلکه یک قسم خطر ملی و دائمی برای کلیه ملل و اقوام ایرانی نژاد (ایرانی‌ها، افغانی‌ها، کردها، تات‌ها و تاجیک‌ها) است.» او برای رفع این مشکل پیشنهادهای نیز داشت که در مقاله‌ی «ناسیونالیسم و وحدت ایران» در بهار 1305 در مجله‌ی آینده ارایه کرده است. او پیشنهاد می‌کند که سخن گفتن به زبان ترکی ممنوع شود، بخشی از ترک‌زبانان به نقاط فارسی زبان ایران کوچ داده شوند، نام آذربایجان به فراموشی سپرده شود و در تقسیمات کشوری نیز حدود این منطقه تغییر یابد.^[16] دکتر افشار در این راستا کمی بیشتر رفته و برای نخستین بار اسم پان ایرانیسم را به میان آورد. ایشان در مجله‌ی آینده چنین توضیح داد:

«... من از لفظ پان ایرانیسم مفهوم یا مقصد سیاسی بدان سان که ترک‌ها از لفظ پان تورانیسم یا پان تورکیسم دارند، استنباط نمی‌کنم. پان ایرانیسم در نظر من باید «ایده‌آل» یا هدف مشترک تمام ساکنان قلمرو فارسی زبان آسیا باشد و منظوری جز حفظ زبان و ادبیات مشترک این سرزمین‌ها نداشته باشد. منظور من از پان ایرانیسم این است که ملل و اقوامی که به زبان فارسی سخن می‌گویند، یا می‌گفته‌اند، و کاخ بزرگ ادبیات فارسی را به کمک و مشارکت هم دیگر بر فراشته‌اند، از هم پراکنده و نسبت به هم بیگانه نباشند بلکه دست به دست هم داده و این بنای بزرگ تاریخ را عظیم‌تر و زیباتر و سربلندتر بسازند.»^[17]

برای منکوب کردن زبان ترکی در آذربایجان، آن قسمت از کار که به ادارات و سازمان‌های دولتی مربوط می‌شد، در حال انجام بود ولی قسمتی دیگر از کار به صورت نظریه پردازی و کار پژوهشی به وسیله‌ی نویسندگان با جهت‌گیری خاص پی گرفته شد. هدف هر دو جریان این بود که زبان ترکی در آذربایجان هم در شکل و هم در ماهیت خدشه دار شود. در قسمت ماهیت دو هدف وجود داشت یکی این که زمان ورود زبان ترکی به آذربایجان باید با استفاده از مدارک تاریخی به جلو کشیده شود و دیگر این که بر این نکته تأکید شود که زبان ترکی اصولاً خاصیت لازم برای دارا بودن عنوان زبان را ندارد و قابل مقایسه با زمان فارسی نیست.

کسی که گام مهمی در خصوص پژوهش درباره‌ی موقعیت زبان ترکی در آذربایجان برداشت، سید احمد کسروی تبریزی (1269-1324 خورشیدی) بود. کسروی که متولد و بزرگ شده‌ی تبریز بود، با نوشتن کتاب‌های تاریخی مانند «تاریخ هجده ساله‌ی آذربایجان»، «تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان» و «تاریخ مشروطه ایران» نشان داده بود که در پژوهش تاریخی دستی چابک دارد. تردیدی نیست که کتاب‌های تاریخی کسروی، خدمتی سترگ به پژوهش گذشته‌ی این کشور است. او با کوشش و صف ناپذیر به خلق آثاری پرداخت که هر کدام در زمینه‌ی خود یک مرجع است.

کسروی به عنوان یک آذربایجانی تهران نشین، تمایلات ایرانگرایی و عرب ستیزی داشت. در آن هنگام که آتش مباحثات و تبلیغات پان ترکیستی از روسیه و به ویژه عثمانی گرم بود، کسروی نسبت به مسأله علاقمند شد. او رساله‌ی «آذری یا زبان باستان آذربایگان» را نوشت. این رساله با استفاده از رساله‌ی انرجانی چنین عنوان کرد که زبان ترکی در آذربایجان عارضی بوده و پیش از آن مردم آذربایجان به زبان آذری سخن می‌گفتند و دیگر این که زبان آذری در زمان صفویه نیز مورد استفاده بود و لاجرم زبان ترکی بعد از صفویه رایج شده است.^[18]

این رساله نشان سلطنتی انگلیس را کسب کرد. نویسندگان بعدی این رساله را شرح و بسط دادند و حتی نتایج جدیدتری نیز گرفتند. اگر چه رساله‌ی روحی «در بیان اصطلاحات و عبارات جماعت اناث و اعیان و اجلاف مردم تبریز» بود، نتایج زیر از آن گرفته شد:

1. «ظهور اسلام به بعد تا قرن 11 هجری نیز زبان عموم مردم آذربایجان مانند دوران باستان هم چنان آذری پهلوی بود.»^[19]

2. «دلیل بسیار قوی و شاهده‌ی بسیار صادق است که در زمان مؤلف قرن 11 هجری هنوز مردم تبریز عموماً به زبان آذری (فارسی) سخن می‌گفتند.»^[20]

3. این رساله در باره‌ی عادات مردم تبریز در پایان قرن دهم (و نیمه‌ی اول قرن یازدهم) هجری و در باره‌ی لهجه‌ای از زبان پهلوی است که هنوز در آن موقع در آن شهر زبان عمومی مردم بوده است.^[21]

4. «از رساله‌ی روحی انارجانی پیداست که تا قرن یازدهم مردم آذربایجان گویش آذری سخن می‌گفتند.»^[22]

5. «در دوره‌ی صفویان- چنان که از اخبار و اسناد تاریخی معلوم است- در قرن 11 هجری یعنی تا آخر دوره‌ی شاه عباس کبیر زبان آذری (فارسی) هم چنان در میان مردم آذربایجان رایج و معمول بود. چنان که حتی در تبریز هنوز به شهادت رساله‌ی روحی انارجانی تألیف همان عصر (قرن 11 هجری) به همین زبان یعنی آذری پهلوی یا فارسی سخن می‌گفتند.»^[23]

نتایج عجیبی که از رساله‌ی «آذری یا زبان باستان آذربایگان» گرفته شد، منجر به تصمیم‌های ناروا گردید که قابل قبول نیستند ولی به هر حال این موفقیت بزرگی بود که تاریخ حضور زبان ترکی در آذربایجان، از سده‌ی پنجم به سده‌ی یازدهم کشیده شود.^[24] پس از آن نیز عده‌ای عبارت «دویست- سیصد سال پیش» را برای زمان ورود زبان ترکی به آذربایجان استفاده کردند. از طرف دیگر تحریف‌هایی نیز صورت گرفت. کسروی می‌گوید:

«از عهد مغول تا آخر تیموریان (یا ظهور صفویان) چند شاعر ترک در خراسان پیدا شد اما هیچ شاعر ترکی در آذربایجان پیدا نشد.»

مسأله‌ی دیگر که توسط کسروی عنوان شد و باز مورد استفاده‌ی خاصی قرار گرفت، این بود که میراث ادبی مکتوب زبان ترکی در آذربایجان انکار گردید. کسروی ادعا می‌کرد که «اگر هم شعری در آذربایجان گفته شده است نه اثری ادبی است بلکه از روی هوس پدید آمده است.» این ادعا به روشنی نشان از آگاهی بسیار اندک کسروی از ادبیات است.^[25] بهترین دلیل برای این مطلب ذکر نام دو شاعر بزرگ آذربایجان است که هر دو با کسروی معاصر بوده‌اند. میرزا علی اکبر صابر (1911-1862) که اشعار او تأثیر بسزایی در حوادث انقلاب مشروطه داشته و بی‌تردید کسروی از آن مطلع بود. معجز شبستری (1873-1934) که اشعار روشنگر او در مبارزه با جهل معروف است.^[26]

احمد کسروی در مقاله‌ی «ما و همسایگانمان» کتاب «آذری زبانان باستان آذربایگان» را کتابی دانشی و نه سیاسی دانست ولی خود در مقاله‌ی «شیشه‌های سیاست» نوشت: «مردم یک کشور تا یک دل و یک زبان نباشند نمی‌توان آینده‌ی درخشانی برای آنان امیدوار بود.» او تعداد زبان‌های رایج در ایران

را نیز مانعی بر سر راه یکپارچگی می‌دانست. در مقاله‌ی «یک توده را چنان که راه باید راهنمایان هم باید» نوشت «نژادهای کوچکی که در ایران می‌زیند هر یک برای خود تاریخ دیگری دارند و تاریخ هر یکی که به جوانان خود یاد می‌دهند پر از دشمنی با ایران می‌باشد.»

کسروی با محمود افشار افت و خیز داشت و مقاله‌هایش در مجله‌ی آینده چاپ می‌شد. هر دوی آنها وحدت ملی ایرانیان را آرزوی خود معرفی می‌کردند و نکات مشترکی بین عقاید آنان دیده می‌شد. با این تفاوت که کسروی علاوه بر زبان، بر نزدیکی اندیشه و فکر نیز تکیه می‌کرد. او در مقاله‌ی «اسلام و ایران» در مجله‌ی پیمان (که خود منتشر می‌کرد) شماره 1 بهمن 1311 نوشت:

«... سرچشمه‌ی این فرو افتادگی دردناک چیست؟... آری ریشه‌ی پیشرفت نیافتگی ایران و شاید بیش‌تر کشورهای خاور پراکندگی در میان توده‌هاست... برای ایران این سرزمین کهن امروز بیم‌ناک‌ترین آسیب آن پراکندگی اندیشه‌ها می‌باشد.»^[27]

به زودی قسمت دوم کار آغاز شد. تحقیر زبان ترکی و تحبیب زبان فارسی. عنوان شد که تکلم مردم آذربایجان به ترکی تنها از روی عادت است و این کار پایه و اساس چندانی ندارد.^[28] دیگر این که ترکی، زبان مردم بی‌سواد و کم‌سواد است. نهایت این که زبان ترکی که زبانی عارضی، تحمیلی، میهمان و زبان خونریزان و غارتگران است، لکه‌ی ننگی به دامن مردم آذربایجان محسوب می‌شود که آنان باید با اظهار ندامت از سخن گفتن بدان خودداری کنند و به دامن بهشتی زبان فارسی باز گردند. ادعا شد که: «فرهنگ ایرانی با روح عرفانی مینوی‌اش، موهبتی است الهی که در زبان فارسی به ودیعه گذاشته شده است.»^[29]

سرانجام با الهام از همین ناسیونالیسم افراطی بود که در بهمن 1316 دستور تأسیس سازمانی به نام «سازمان پرورش افکار» از طرف رضا شاه داده شد که وظیفه‌ی آن راهنمایی و ارشاد نسل جوان برای خدمت به میهن بود. این سازمان به پیروی از نمونه‌ی ماشین‌های تبلیغاتی ایتالیا و آلمان تشکیل شده بود. این وظیفه را در ایران کسانی چون محمدعلی فروغی و علی اصغر حکمت بر عهده داشته و بر فرهنگ و زبان فارسی به صورت افراطی تأکید می‌کردند.

در این زمان نیز پان ترکیسم اگر چه رهبران بلند پایه‌ای چون انور پاشا و ضیاء گوگ آلی را از دست داد ولی همچنان یک از عناصر دولت ترکیه بود. در سال 1930 رشید صفوت کتاب «ردیای ترک‌گرایی و پان ترکیسم» را منتشر کرد. او در این کتاب اعلام کرد که خواستار هیچ بخشی از ایران نیست اما باید برای نجات ترک‌های آن جا دست به یک اقدام فوری زد. برخی آذربایجانیان نیز هنوز در جهت پان ترکیسم فعالیت می‌کردند. اگر چه آتاترک کمی جلوی شدت پان ترکیسم را گرفت ولی پس

از مرگ او در 1938 و آغاز جنگ جهانی دوم این فعالیت شدت گرفت. در 1940 احمد جعفر اوغلو کتاب «آذربایجان» را منتشر کرده و خواستار استقلال جمهوری آذربایجان شد. در سال 1942 صنعان آذر (نام مستعار م. صادق اران) کتاب «به نام ترک‌های ایران» را انتشار داد او که یک تبریزی بود، مدعی شد که از جانب 5 میلیون ترک ایران سخن می‌گوید. وی به آزار ترک‌ها به ویژه سرکوب زبان و فرهنگ ترکی حمله کرد و سعی نمود افکار عمومی در ترکیه را به حمایت از آنان برانگیزد. طولی نکشید که در شهریور 1320 نیروهای متفقین به ایران حمله کرد و رضاشاه را از سلطنت برکنار کردند.

[1]. دست اندرکاران اصلی کودتای ابوالقاسم لاهوتی، دموکراتهای هوادار شیخ محمدخیابانی همچون محمد علی بادامچی و سیدالمحققین دیبا بودند. برای آگاهی بیشتر ن.ک:

- بیات، کاوه. کودتای لاهوتی. تبریز بهمن 1300. انتشارات شیرازه. تهران. 1376

[2]. این نشریه ارگان تشکیلات باکوی حزب دموکرات ایران بود که هفته‌ای دو شماره به زبانهای ترکی آذربایجانی و فارسی منتشر می‌شد. نخستین شماره‌ی آن در 10 فوریه‌ی 1918 از زیر چاپ درآمد.

[3]. احمد کسروی در این باره می‌گوید:

«بیبست و اند سال پیش یک رشته گفتارها در روزنامه‌های تهران و قفقاز و استانبول در پیرامون مردم آذربایجان و زبان آن جا نگارش می‌یافت. در عثمانی در آن زمان دسته «اتحاد و ترقی» به روی کار آمده و آنان با این می‌کوشیدند که همه‌ی ترکان را در هر کجا که هستند با خود هم داستان گردانند و یک توده‌ی بسیار پدید آورند و در قفقاز نیز پیروی از اندیشه‌ی ایشان می‌نمودند و چون آذربایجان در جنبش مشروطه خواهی شایستگی بسیار از خود نموده و در همه جا به نام شده بود، نویسندگان قفقاز و استانبول آن را از دیده دور نداشته و از این که زبان ترکی در آن روان است دستاویز یافته گفتارهایی بیپای در باره‌ی آذربایجان و خواست مردم می‌نوشتند. این گفتارها در آذربایجان کارگر نمی‌افتاد زیرا

که آذربایجانیان خواست نویسندگان آنها را نیک می‌دانستند... لیکن در تهران، روزنامه‌ها به جوش آمده به پاسخ می‌کوشیدند و چیزهایی می‌نوشتند که اگر نوشتندی بهتر بودی. زیرا اینان نه از خواست نویسندگان ترک آگاه می‌بودند که از راهش به جلوگیری از آن کوشند و نه از چگونگی داستان مردم و زبان آذربایجان را از روی دانش و تاریخ می‌دانستند که پاسخ‌های درستی به آن می‌دهند.» آذربایجان همیشه بخشی از ایران می‌بود و کمتر زبانی از آن جدا گردیده، با این همه زبانش ترکی می‌باشد و این خود چیستانی شده و به دست روزنامه نویسان عثمانی و ایران افتاده بود.» ن.ک:

- کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایجان. نشر و پخش کتاب. تهران. 1355. ص 2 و 3

[4]. آخرین سنگر آزادی. مجموعه مقالات میر جعفر پیشه‌وری در روزنامه‌ی حقیقت، ارگان اتحادیه‌ی عمومی کارگران ایران (1301-1300) به کوشش رحیم رئیس‌نیا. انتشارات شیرازه. تهران. 1378. چاپ دوم. ص 176

[5]. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی نظرات ملی و قومی تقی زاده ن.ک:

- مرشدی زاد، علی. روشنفکر آذری و هویت ملی و قومی. نشر مرکز. تهران. 1380. ص 71

[6]. برای آگاهی از نظر آلمان درباره‌ی پان تورانیسم ن.ک:

- گرکه، اولریخ. پیش به سوی شرق. ایران در سیاست شرقی آلمان در جنگ جهانی اول. ترجمه‌ی پرویز صدری. انتشارات سیامک. تهران. 1377. ص 424

[7]. تقی ارانی متولد تبریز و تربیت شده‌ی تهران، در آلمان تحصیل کرده و گرایش‌های ملی‌گرایی شدیدی داشت. او در مجله‌ی ایران شهر مقالاتی درباره‌ی قهرمانان بزرگ ایران می‌نوشت. سه رساله نیز در باره‌ی خیام، سعدی و ناصر خسرو نوشته است. او به احیای دین زرتشت و بازسازی دولت ساسانی معتقد بود. ارانی بعدها به مارکسیسم گرایش یافت و گروه معروف 53 نفر را تشکیل داد. او از دیدگاه ایران‌گرایی خود صرف نظر کرد و این دیدگاه خود را «برحسب تقاضای سن و محدود بودن معلومات بر محیط» دانست.

[8]. البته ذکر این نکته لازم است که با توجه به فعالیت‌های ملت‌سازی و برپایی دولت مدرن در زمان رضاشاه، تمامی اقلیتهای مذهبی و زبانی طعم تلخ این رفتارها را چشیدند. بهاییان، ارمنیان، زرتشتیان، یهودیان و ... از این دسته بودند. پس سیاست‌های یکپارچه‌سازی در این دوران خاص آذربایجان نبود.

[9] . انصاف‌پور، غلامرضا. تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان. انتشارات فکر روز. تهران. 1377.

ص 112

[10] . کاتم، ریچارد. همان. ص 149. البته روسها اقدامات خود را از اواخر سده‌ی 19 آغاز کرده بودند. در سال 1877 دولت روسیه سیاست حمایت شدید تجارتي در پیش گرفت و در واقع مانع آزادی تجاری – ترانزیتی از راه قفقاز شد. ن.ک:

- کرزن، جرج. ایران و قضیه‌ی ایران. ترجمه‌ی غ. وحید مازندرانی. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. 1369. جلد اول. ص 670

[11] . به طور مثال قبل از به قدرت رسیدن رضا شاه، دکتر محمد مصدق استاندار آذربایجان بود. او در مصاحبه با روزنامه‌ی اطلاعات شماره 5510 مورخه‌ی 1323/4/15 محل مأموریتش را چنین توصیف کرد: «عمری است که به آذربایجانی‌ها ارادت دارم زیرا این مردمان پاک، واجد تمام صفات خوبند، مردمان وطن پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هر کاری اقدام کرده‌اند، پیشرفت نموده‌اند.» ن.ک: خاطرات و تألمات دکتر محمد مصدق. با مقدمه‌ی غلامحسین مصدق. به کوشش ایرج افشار. انتشارات علمی. تهران. 1365

[12] . گذشته چراغ راه آینده است. جامی. بی تا. بی جا. ص 240

[13] . برای آگاهی بیش‌تر از ابعاد مسأله و هم چنین آشنایی با برخی نام‌های تغییر یافته ن.ک:

تغییر نام‌های جزایر دریایچه‌ی اورمیه. ادامه‌ی اقدامات نژادپرستانه علیه فرهنگ و هویت آذربایجان. نشریه‌ی اوزلوک. چاپ تبریز. سال دوم. شماره دهم. فروردین 1384

[14] . دکتر افشار در مقاله‌ای علت توجه خود را به زبان ترکی و عربی این گونه بیان می‌کند:

«جواب ما این است که هیچ یک از این زبان‌ها جز دو تای اول (ترکی و عربی) زبان یا لهجه‌ای نیست که میان ایران و همسایگانش مشترک باشد تا به نحوی ایجاد خطر خارجی بکند. غیر از دو زبان نخست که یکی سامی و دیگری تورانی است، اکثر زبان‌هایی که در داخل مرزهای ایران رایج است، لهجه‌های مختلف زبان فارسی است. از این جهت است که من عقیده دارم توجه اولیای امور در درجه‌ی اول باید معطوف به آذربایجان باشد و سعی شود که با استفاده از وسایل انتشار زبان و فرهنگ- رادیو، مدارس، جراید، مجلات، رسالات، و کتب ارزان قیمت بلکه رایگان- زبان فارسی به اقصی نقاط کشور گسترش یابد و به پایه‌ای برسد که روستاییان و ایلات آذربایجان نیز بتوانند، علاوه

بر لهجه‌ی ملی، به زبان فارسی صحبت کنند و مطالبی را که به زبان فارسی نوشته می‌شود راحت و آسان بخوانند.»

[15]. نامیده شدن زبان ترکی و ترکان به عنوان خطر زرد یا استعمار زرد، اقدامی نادرست و نژادپرستان بود چرا که به همین ترتیب زمینه را برای نامیده شدن طبیعی زبان فارسی و فارسها به عنوان خطر سفید یا استعمار سفید هموار کرد.

[16]. در آذر 1316 آذربایجان به دو قسمت غربی با نام استان چهارم دو شرقی با نام استان سوم تقسیم شد. اردبیل و زنجان جزء آذربایجان شرقی بودند. ن.ک: تقویم تقسیم آذربایجان. نشریه‌ی اوزلوک. چاپ تبریز. سال 2. شماره‌ی 10. فروردین 1384

[17]. برای آگاهی از زندگی و شخصیت دکتر افشار ن.ک:

- شیخ الاسلامی، جواد. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار. انتشارات کیهان. 1379. تهران. ص 403

[18]. اینکه برخی اینگونه عنوان می‌کنند که کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایجان» کتابی رد شده و سراسر دروغ است، مورد قبول نتواند بود. تردید دارم که چنین کسانی این کتاب را خوانده باشند. در این کتاب به مانند کتابهای دیگر کسروی، دقت و توجه خاصی مشاهده می‌شود. او مقدماتی را برای بحث اصلی خود و نتیجه گیری نهایی خود عنوان می‌کند که خود دارای ارزش هستند. مثلاً:

- «ما امروز بهترین راه برای شناخت نژاد یک توده زبان ایشان را می‌شناسیم.» ص 8

- «آنچه ما جست‌ایم و میدانیم ترکی بآذربایجان از زمان سلجوقیان، و از راه کوچ ایل‌های ترک درآمده» 14

- «این را باسانی توان پذیرفت که جا باز کردن ترکی برای خود در آذربایجان و بکنار زدن آن آذری را پیش از پادشاهی صفویان انجام گرفته و دلیل این گذشته از چیزهای دیگر حال خود آن خاندان می‌باشد.» 23

- «در آغاز سده دهم که پادشاهی صفویان پدید آمد. ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان، چه در شهرها و چه در بیرون‌ها بانجام رسانیده و خود زبان همگانی بشمار می‌رفته» ص 23

- «ترکی در زمان سلجوقیان بآذربایجان درآمده بود و در هفتصدسال یا بیشتر کم کم بر آنجا چیره شده و زبان بومی را از میان برده که جز در گوشه‌ها و کنارها نشانی از آن باز نماند.» ص 25

- «زبان کنونی فارسی بسیار نارساست و بسیاری از معنی‌هایی که به ترکی توان فهمانید این زبان بفهمانیدن آنها توانا نیست.» ص 26

- «دربارۀ آذری هم میباید گفت: زبان مادانست که پس از آمدن ایشان بآذربایجان و این پیرامونها با زبان بومیان پیشین آذربایگان درآمیخته و رنگ و شیوۀ دیگری پیدا کرد.» ص 30

- «همیشه زبان روستا جز از زبان شهر باشد.» ص 62

- «این نشدنیست که در ششصدسال یکزبان چندان دیگر شود که در خور فهمیدن نباشد.» ص 36

همه‌ی این گزاره‌ها فارغ از صدق و کذب آنها، دارای اهمیت هستند. بدین علت که موشکافی و دقت فراوانی در هریک از آنها مشاهده می‌شود. اشتباهی که در کار کسروی صورت گرفت، مربوط به این گزاره‌ها نبود. بلکه او لغات و مصطلحات تالشی و لاهیجی رایج در نواحی تالش و لاهیجان و خلخال و اردبیل را به غلط، بازمانده‌ی زبان آذری باستان تلقی کرد. این در حالی بود که به نظر می‌رسد وی در این نظر چندان اطمینان قلبی نداشته است. در میان گزاره‌هایی که او درباره‌ی زبان آذری مطرح می‌کند، تناقض وجود دارد. کسروی خود به این تناقضها واقف بوده است. او در جایی می‌گوید: «چون نوشتن و خواندن در میان یک توده رواج گرفت زبان ایشان یکسان و یکرو گردد و کمتر جدایی میان این گوشه و آن گوشه از رهگذر زبان بازماند.» (ص 31) با اینحال نمونه‌هایی که از اصطلاحات محلی خلخال و هرزند گردآمده بود، اختلاف غیرقابل انکاری با یکدیگر داشتند. به گفته‌ی او «جداییها در میانه می‌دارند.» کسروی راه احتیاط پیموده و می‌گوید: «جدایی میان زبان خلخال و زبان هرزند را بیش از اندازه می‌یابیم و چون در این باره هیچ آگاهی نمی‌داریم و باندیشه خبری نمی‌یابیم بگفتگو از آن نمی‌پردازیم.» (ص 34) او درجایی دیگر می‌گوید: «زبانیکه تنها برای سخن گفتن باشد و در نوشتن بکار نرود زود شاخه شاخه گردد و هرشاخه رویه دیگری بخود گیرد.» او در اظهار نظری متناقض و در توضیح اختلاف نمونه‌های زبان خلخال و هرزند با اردبیل می‌گوید: «پیدااست که گذشت زمان زبانها را دیگر گرداند.» ص 62

با توجه به ضعف دلایل و شواهد مطرح شده در این کتاب، احتمال تعلق اصطلاحات هرزند و خلخال و اردبیل به زبان آذری بسیار ضعیف است. از سوی دیگر سعی کسروی در انکار گذشته‌ی مکتوب زبان ترکی در ایران قابل قبول نیست. با این وجود ارزش کار پژوهشی کسروی به جای خود باقی

است چون به صرف وجود یک اشتباه نتوان که همه‌ی کارهای کسی را انکار نمود. وجود روحیه‌ی خصومت نسبت به کسروی بدان دلیل است که نتیجه‌گیری کسروی در مورد زبان آذری، در مقیاس وسیع مورد استفاده‌ی دیگران قرار گرفت و برخی او را بنیانگذار «مبارزه‌ی پژوهشی با زبان ترکی» نامیدند. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی زندگی کسروی ن.ک: اکبری حامد، مهدی. آذربایجان آذربایجان. انتشارات تلاش. تبریز. 1356

- احسان یارشاطر با نظر کسروی تقریباً موافق است. او در دانشنامه‌ی ایران و اسلام، جلد 1، ص 65 نوشته است: «فراوانی نسبی این زبانها {ی ایرانی} و پراکندگی آنها در نقاط مختلف آذربایجان این احتمال را که این زبانها از نقطه دیگری به این سامان سرایت کرده باشد منتهی و اصالت آنها را در این منطقه مسلم می‌سازد. از طرف دیگر پیوستگی و شباهت آنها به یکدیگر و اشتراك آنها در يك رشته خصوصیات صوتی و دستوری، تعلق آنها را به گروه معینی از زبانهای شمال غربی ایران تایید می‌کند. این گروه معین را می‌توان زبان مادی خواند و آذری را در شمال و آنچه را مأخذ اسلامی «فهلوی» خوانده‌اند در جنوب (که عموماً غرض از آن زبانهای محلی نواحی غربی و مرکزی ایران غیر از انواع کردی و لری است) دو شعبه عمده آن محسوب داشت.»

[19]. انصاف‌پور، غلامرضا. همان. ص 53

[20]. اقبال آشتیانی، عباس. مقاله‌ی «یک سند مهم در باره‌ی زبان آذری از رساله‌ی روحی انرجانی.»

[21]. نفیسی، سعید. همان.

[22]. مقدم، محمد. مقاله‌ی «سند تاریخی از گویش آذری تبریز.»

[23]. مشکور، محمدجواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن. انجمن آثار ملی. تهران. 1349.

[24]. اگر بنا را بر صحت رساله‌ی روحی انرجانی بگذاریم؛ این که عده‌ای از «اعیان، اجلاف و انات» تبریز به آذری سخن می‌گفتند، هیچ چیزی را در رابطه با رواج زبان ترکی در شهرهای دیگر و به ویژه روستاها روشن نمی‌کند.

[25]. کسروی کتابی به نام «در پیرامون ادبیات» نوشته است که در آن تمام میراث ادبی ایران را به تمسخر گرفته است. او شاعران بزرگی چون سعدی، مولوی و حافظ را دروغ‌گویانی یلوه سرا

معرفی می‌کند. او حتی از تمسخر عزاداری ماه محرم در قیام امام حسین نیز نگذشته است. او در تعریف شعر می‌گوید: «شعر همان سخنست با دو جدایی، یکی وزن، دیگری قافیه این است و بیش از این نیست. او در جایی دیگر شعر را به کره‌ی قالبی و نثر را به کره‌ی توده شده تشبیه می‌کند. درباره‌ی مثنوی می‌گوید: «من مثنوی را نخوانده‌ام و تکه‌هایی را از او در این جا و آن جا دیده‌ام.» با این حال او مولوی را دروغ‌گویی بزرگ و کتاب مثنوی را بسیار شوم می‌داند. ن.ک: کسروی، احمد. در پیرامون ادبیات. انتشارات احیاء. تبریز. 1356

[26]. معجز شبستری در باره‌ی دیوان خود می‌گوید: «من ملاحظه کردم که اکثر مردم آذربایجان ترک هستند و فایده‌ای از اشعار فارسی نخواهند برد هدفم این بود که زنان و مردان اشعار مرا خوانده و درک کنند.»

[27]. بدین ترتیب مجله‌ی پیمان که توسط کسروی منتشر می‌شد، شعار خود را «یک درفش، یک دین، یک زبان» قرار داد. این افکار به جایی رسید که کسروی سخن از «پاکدینی» آورد. واقع مطلب این بود که آقایان کسروی و افشار چنان برای رسیدن به وحدت ملی طبق مدل آلمان شتاب داشتند که دیگر فرصتی برای توجه به مسایلی چون آزادی انسان‌ها، کرامت و شخصیت ذاتی انسان، روان شناسی و زبان شناسی و ... وجود نداشت.

[28]. ادعای ضعیف بودن زبان ترکی از بیخ و بن مردود است. هومن وانبری محقق و نویسنده می‌گوید: «زیبایی و کمال زبان ترکی تا بدان پایه است که جایگاه آن حتی از زبان عربی که گفته می‌شود: گویا از طرف زبان شناسان زبده‌ای ساخته و پرداخته شده سپس جهت استفاده در اختیار آنان قرار گرفته است نیز شامخ‌تر است.» ماکس مولر زبان شناس بزرگ سده‌ی 19 می‌گوید: «ابزار گرامری زبان ترکی چنان منظوم و قانونمند، چنان کامل می‌باشد که این تصور را به ذهن متبادر می‌سازد که شاید بنا به رهنمود یک فرهنگستان، از سوی زبان شناسان خبره ساخته و پرداخته جهت استفاده ارایه شده باشد...» زمانی که ما زبان ترکی را با دقت و موشکافی می‌آموزیم، با معجزه‌های رو به رو می‌شویم که خرد انسانی در عرصه‌ی زبان از خود نشان داده است.» گفتنی است سازمان یونسکو زبان ترکی را به عنوان سومین زبان زنده و با قاعده‌ی جهان معرفی کرده است. هم چنین زبان ترکی هفتمین زبان گسترده‌ی جهان در میان در حدود 4000 زبان است که امروزه بدان‌ها گفت و گو می‌شود. ن.ک:

- امیر احمدیان، بهرام. جغرافیای آسیای صغیر. مجله‌ی گزارش گفتگو. سال سوم. شماره‌ی 15. بهمن و اسفند 82. ص 13

- مالرب، میشل. زبان‌های مهم جهان. همان. ص 271

برای مقایسه‌ی دستور زبان ترکی و فارسی و آگاهی از برتری‌های زبانی زبان ترکی ن.ک:

- وکیلی خاصلویی، بهروز. مقایسه‌ی گرامر سه زبان آذربایجانی، فارسی و انگلیسی. مؤلف. تبریز.

1382

[29]. در مناقشه‌ی قلمی میان دو طرف بر سر موقعیت آذربایجان و زبان ترکی مطالب خاص و تناقضات ویژه‌ای وجود داشت. بطور مثال زمانی که آذربایجانیان در ذکر افتخارات و قدمت تاریخی آذربایجان، عنوان می‌کردند که زرتشت آذربایجانی است، ایرانی‌گرایان این مسئله را رد می‌کردند ولی همین افراد هنگامی که می‌خواستند بر تعلق آذربایجان بر ایران تأکید ورزند، زرتشت را از آذربایجان می‌دانستند. دوم اینکه ایرانی‌گرایان زمانی که درباره‌ی زبان آذری سخن می‌گفتند، زبان را علامت نژاد می‌دانستند ولی زمانی که سخن از زبان ترکی بود، اینگونه عنوان می‌کردند که زبان نشانه‌ی نژاد نیست. این بحثها بیشتر در مطبوعات ترکیه و ایران صورت می‌گرفت. روشنی بیگ یکی از ملی‌گرایان ترکیه که در اثنای جنگ جهانی اول به ایران آمده و پس از بازگشت، مقالاتی را درباره‌ی وضعیت ترک‌زبانان در ایران، در نشریه‌ی وطن چاپ استانبول نوشته بود. این مقالات واکنش ایرانی‌گرایان را برانگیخت. روشنی بیگ از «کابوس فارس» سخن گفته بود. ر.ش. تبریزی در پاسخ به وی نوشت: «اگر این «کابوس فارس»، «کابوس روم» و «کابوس یونان» نبود، جمعیت بشر اکنون با شیر قاطر می‌زیست و هر روزی با غارت یک سوی زندگی می‌کرد.» همچنین تبریزی در پاسخ نوشته‌های روشنی بیگ درباره‌ی افتخارات تاریخی ترکان نوشت: «... می‌بینید که چگونه آموزادگان کوشیدند ایران را با خون و آتش نابود کنند.» بدین سان مطالب تاریخی دستاویزی برای مناقشات قلمی قرار گرفته و ماهیت اصلی خود را از دست داده بود. برای آگاهی بیشتر ن.ک: تبریزی، ر.ش. تورک متفکرینین نظر انتباهنه. نشر ایران‌شهر. برلین. 1924. ص 21 تا

23

* خبرنامه ستارخان